

«آنجا هنوز و برای همیشه مال من است!»

هزاربیشه (مجموعه ای از مقالاتف سخنرانی ها، نقدها و مصاحبه ها)

مهشید امیرشاهی

گردآورنده: رامین کامران

نشر باران (سوئد) ۲۰۰۰

«هزاربیشه» در سه بخش فارسی، انگلیسی و فرانسوی تنظیم شده است. بخش فارسی آن شامل نمونه هایی از مقالات، سخنرانی ها، نقدها و مصاحبه های مهشید امیرشاهی است. این کتاب از نظر زمانی از بهمن ۱۳۵۷ تا آبان ۱۳۷۸ را در بر می گیرد.

رامین کامران، گردآورنده این مجموعه، در مقدمه ای مهشید امیرشاهی را در کنار امیل زولا، آندره مالرو و آلبر کامو قرار می دهد و «موقعیت» سیاسی و ادبی او را با آندره ژید مقایسه می کند.

نخستین مقاله «هزاربیشه» زیر عنوان «انقلابزدگی عمومی» است که در بهمن ماه ۱۳۵۷ با عنوان «کسی نیست از بختیار حمایت کند؟» در آیندگان چاپ شد. امیرشاهی دلیل نوشتن این مقاله را همانجا این گونه توضیح می دهد: «من تا امروز به هیچ روزنامه و نشریه ای مطلبی نداده ام که حال و هوای سیاسی داشته باشد، شاید به این دلیل که تا امروز در مملکت به سیاستمداری چون شاپور بختیار برنخورده بودم که بدانم سیاست الزاما مغایر شرافت، صمیمیت و وطن پرستی نیست. من تمام این صفات، شرافت، صمیمیت و وطن پرستی را در آقای شاپور بختیار سراغ کرده ام. به علاوه به سرافرازی و آزادگی او مؤمنم. من ایمان دارم که

اگر امروز او را از صحنه سیاست مملکتمان برانیم خطایی کرده ایم جبران ناپذیر و نابخشودنی... من از تنها ماندن هرگز هراسی به دل راه نداده ام. ولی این بار می ترسم، نه به خاطر خودم، بلکه به خاطر آینده این ملک و سرنوشت همه آنها که دوستشان دارم.»

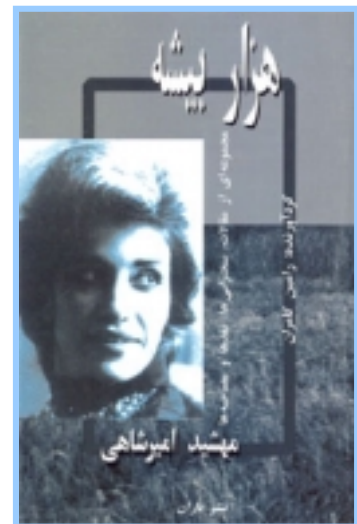
مقاله های بعدی این بخش در سالهای پس از ۱۳۶۳ نوشته شده اند. برخی از مقالات را مهشید امیرشاهی به نام «دُختِ دُخو» و به شیوه «دخو» شخصیت معروف «چرند و پرند» از علی اکبر دهخدا نوشته است.

آقای امیرشاهی!

مهشید امیرشاهی در یکی از سخنرانی های «هزاربیشه» که در سال ۱۹۹۱ در دانشگاه میشیگان انجام شده به نمونه هایی از برخورد خوانندگان ایرانی درباره کتاب «در حضر» اشاره می کند. از جمله به تلفن پسر جوانی که فکر می کرد نویسنده «در حضر» یک آقاست و ظاهرا حتا پس از صحبت با خانم امیرشاهی باز هم قانع نشد و چک هزینه خرید و ارسال کتاب را به نام آقای امیرشاهی صادر کرد!

البته شاید بتوان یک دلیل برخورد این خواننده را در شیوه نگارش مهشید امیرشاهی جست. نثر امیرشاهی، نثری سنتی و جا افتاده است و از آنجا که تا چند دهه پیش در ایران عمدتا مردان بودند که می نوشتند، طبیعی است که مهر خود را نیز بر روی نثر، اعم از داستان و مقاله نویسی، کوبیده باشند.

معمولا نمی توان جنسیت زنانی را که به شیوه سنتی می نویسند، از روی آثار ایشان تشخیص داد حتا اگر راجع به زنان و یا احساس زنانه بنویسند، همان گونه که کسی با خواندن «آنا کارنینا» از لئو تولستوی یا «مادام بواری» از گوستاو فلوبر به این فکر نمی افتد که نویسندگان این رمان ها زن هستند. حال آنکه برای نمونه، سراینده برخی از شعرهای سهراب سپهری می توانست یک زن باشد و این تنها به این دلیل است که آنچه امروز به عنوان تفکر «زنانه» خوانده می شود و چندیست که مطالعات گسترده ای در باره نقش این نوع تفکر در سیاست، اقتصاد، فرهنگ و ادبیات صورت می گیرد، و رای ساختار بیولوژیک انسان قرار دارد. بدین معنی که مردان و زنان به دلیل جنسیت خویش الزاما مردانه یا زنانه فکر نمی کنند. چه بسا زنانی که «یکپا مرد» هستند (از جمله در مقاله و داستان) و چه بسا مردانی که تفکر زنانه در آنها غالب است. این پدیده، به ویژه برای فرهنگ های سنتی بسیار اهمیت دارد، چرا که در این فرهنگ «زن بودن» همواره نوعی ناسزا و تحقیر تلقی می شد. ولی امروز هم زمانی که زنانگی زنی انکار می شود به وی بر می خورد و هم اگر بر مردانگی مردی تأکید شود، برای آن مرد اصلا خوشایند نیست. به گمان من این پدیده نشان از بازگشت انسان به حقیقت خویش و دستیابی به تعادل گمشده دارد.



طنز و نقد

گفتارهای «دخت دخو» در «هزاربیشه» اغلب با هزل و هجو پهلو می زنند و از عمق طنزی برخوردار نیستند که گهگاه در «هزاربیشه» روی می نمایاند. امیرشاهی می گوید: «یکی از وجود عمده اختلاف من با آخوند این است که طنز برای من آب حیات است و برای او زهر هلاهل! من شخصا بدون طنز نمی توانم زندگی کنم...» البته تفاوت مهشید امیرشاهی و آخوند در موقعیت آنها نیز هست: امیرشاهی طنز می پردازد و «آخوند» مورد طنز قرار می گیرد و این دو موقعیت هایی از پایه متفاوت هستند و طبیعی است که طنز برای طنزپرداز «آب حیات» باشد و برای دیگری «زهر هلاهل!» اینجاست که در مورد طنز و هزل و هجو پرسشی ذهن را به خود مشغول می سازد و آن اینکه آیا خود طنزپردازان که درباره دیگران می نویسند و یا به هزل و هجو دیگران می پردازند و ما که آنها را می خوانیم و گاه از ته دل می خندیم آیا خود ظرفیت آن را داریم که به طنز یا هزل و هجوی در باره خودمان باز هم بخندیم و احيانا به نکته سنجی پردازنده اش آفرین بگویم؟! »

«دخت دخو» در «صور اسرافیل» مرداد و شهریور ۱۳۷۴ در باره عطاءالله مهاجرانی که گویا کتابی به نام «نقد توطئه آیات شیطانی» نوشته است، از جمله می نویسد: «این موجود ظاهرا زیر بته به عمل آمده است و به ظن قوی بچه سر راهی است و به ضرس قاطع غربتی است و از دیاری دیگر به ملک آباء و اجدادی تو آمده است. مشخصاتی که عرض شد از نام و نام خانوادگیست دستگیر می شود که تاری وردی کوچی باشد، یعنی همان تئودور امیگرده فرنگی ها و عطاءالله مهاجر عربها. از شکل و شمایلش چه بگویم که چشم زیبا پسندت آزرده نشود. رویم به دویار: چشم های قی کرده و ریز، ته ریشی یک هوا از کوسه پهن تر، دماغی چون کوفته نیم جویده، و دهنی شبیه ماتحت خروس. با این دک و پز زلفش را به به سبک پسر امام سیزدهم روی پیشانی بی نور کودنش قمر در عقرب کرده است، با این تفاوت که دالبرهای حاجی زاده از زیر عمامه بیرو است و چپ اندر قیچی های بی بته از عمامه بری است. این توصیف، سوای لزومش در این مراسم معارفه، یک حسن هم دارد و آن اینکه تو را از دل و دماغ قزوینی بودن می اندازد، دخو جان.»

نقدهای «هزاربیشه» با نقد مدرن و اصولا هنر نقد به منزله رشته ای از ادبیات که نقدهای کسانی مانند حورا یاوری، عباس میلانی، احمد کریمی حکاک و بکری تمیزی از آن جمله اند، بسیار فاصله دارد و بیشتر یا به پیدا کردن سهوهای زبانی و «اشتباهات لپی» نویسندگان می پردازد و یا آنها را با زبانی گزنده دست می اندازد. گاه نیز مرز میان طنز، نقد، سیاست و اعتقاد (و چه بسا مسائل دیگر) چنان مخدوش می شود که نوشته حاصل نمی تواند خواننده را به منظور اصلی نویسنده رهنمون شود. امیرشاهی در یک سخنرانی زیر عنوان «زن از دید داستان نویسان معاصر» که در سال ۱۹۸۹ در سن خوزه آمریکا ایراد کرد می گوید: «صورتی که آل احمد از زن عرضه می کند به احتمال بسیار قوی از روی محیط خانوادگی عکسبرداری شده است. زنی که در داستان سمنویزان برای رهایی از شر هووی جوان به جادو و جنبل وقت می گذراند می تواند مادر بیسوادش باشد و آنکه در زن زیادی به کنیزی مردی که عقدش کرده است از صمیم دل تن داده است تا چون مال بد او را بیخ ریش پدر و مادرش نجسباند، خواهر چادریش...» ما هر نظر شخصی یا عمومی که نسبت به یک نویسنده داشته باشیم و هر قضاوتی که در باره داستان هایش بکنیم، قطعا چنین برخوردی را به منزله «نقد» چه ادبی، چه اجتماعی و چه سیاسی و فرهنگی نخواهیم پذیرفت. حال آنکه این برخورد در چارچوب طنز (و یا هزل و هجو) یا دعوای قلمی می توانست محملی برای توجیه بیابد.

سیاست

امیرشاهی در مصاحبه ای می گوید: «من شخصا نه در کار هنریم شعار سیاسی می دهم نه در مبارزات سیاسی ام ادبیات می بافم». قضاوت در این باره با کسانی است که کار هنری امیرشاهی را می خوانند و با مبارزات سیاسی او آشنایی دارند. اما آنچه به «هزاربیشه» باز می گردد، که در واقع انتخابی است از میان چندین مقاله و مصاحبه، نشانگر آن است که امیرشاهی سخت سیاسی است و نیز سخت به سرزمین اش عشق می ورزد. او در مصاحبه ای زیر عنوان «طنز تلخ تبعید» با کیهان (لندن) در سال ۱۹۹۶ می گوید: «من بر خاکی به دنیا آمده ام که به هزار و یک دلیل مال من است. ولی یک عده پیدا شده اند، روی آن چنگ انداخته اند و به من می گویند دیگر اینجا مال تو نیست. این است که مرا به خشم می آورد. می خواهم در هر حرفی که می زنم ثابت کنم که آنجا هنوز و برای همیشه مال من است.»

امیرشاهی که به شدت «ضد آخوند» است دلیل ناپسامانی های امروزی ایران را در عدم شناخت ما نسبت به تاریخ و فرهنگ مان می داند. او معتقد است: «نباید فراموش کنیم که در مملکت ما هرگاه به هر شکل و در هر حال نهضتی آزادی خواهانه بر پا شده است، ملایان چوب لای چرخش گذاشته اند و سنگ سر راهش انداخته اند. در نهضت مشروطه علمدار استبداد و دشمن سرسخت مشروطه طلبان این گروه بود. در مبارزات برای ملی شدن صنعت نفت، بهبهانی ها و کاشانی ها بزرگترین موانع پیشرفت آزادگان بودند و آتش بیاران معرکه علیه استقلال اقتصادی ما شدند. و این بار در دورانی که مردم طالب اصلاحات و تحولات اجتماعی بودند خمینی ها و خلخالی ها و لاجوردی ها و گیلانی ها چون علف هرز از در و دیوار جوشیدند». دلیل آوردن نام «لاجوردی» به عنوان آخوند معلوم نیست، مگر اینکه تفکر آخوندی مورد نظر باشد که به نظر می رسد به شکلی در اندیشه و عمل بیشتر ایرانیان اعم از زن و مرد، مسلمان و غیرمسلمان و با هر موقعیت اجتماعی، رایج باشد.